

اتحاد دو کره و سياست خارجي ايران

ابومحمد عسگرخانی^۱: اخيراً بحث جهانی شدن و پیامدهای آن بر نظام بین‌الملل به موضوع متداول بسیاری از مطالعات و تحقیقات دانشگاهی تبدیل شده است. بنده "جهانی شدن" را بعنوان یک "پری دریایی" (Mermaid) قلمداد می‌کنم که در واقع نوعی دیدگاه آرمان‌گرایانه نیز در بطن آن نهفته است. در مقابل می‌توان به دیدگاه‌های بسیاری از "نهادگرایان نئولیبرال" (Neoliberal Institutionalists) نظیر "رابرت کوهن" و "میلنر" که ازواژه "بین‌المللی شدن" (Internationalization) بجای "جهانی شدن" استفاده می‌کنند و معتقدند آنچه ما به منزله "جهانی شدن" یا "بین‌المللی شدن" می‌شناسیم، پدیده جدیدی نیست اشاره نمود، کسانی که از تحولات اخیر نظام بین‌الملل با عنوان "بین‌المللی شدن" یاد می‌کنند در واقع معتقدند

که نمی‌توان نقش دولت‌ها را در فرآیند جهانی شدن نادیده انگاشت. به عبارت دیگر این گروه، جهانی شدن را به آن پررنگی که مارکسیست‌ها، نئومارکسیست‌ها و حتی آرمان‌گرایان بدان باور دارند، نمی‌بینند. در اینجا نه تنها "واقع‌گرایان" (Neorealists) بلکه "نهادگرایان نولیبرالی" نظیر "رابرت کوهن" که متفکر مکتب وابستگی متقابل بوده به این "بین‌المللی شدن" ایمان دارند و هنوز معتقد هستند که به هر حال در فرآیند جهانی شدن، دولت‌ها نقش مهمی داشته و واکنش آنها نسبت به جهانی شدن نیز متفاوت است.

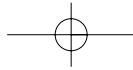
به طور کلی خود پدیده "جهانی شدن" یا "بین‌المللی شدن" - صرف‌نظر از واژه‌هایی که برای نامیدن آن برمی‌گزینیم - در عمل شامل چه

۱- عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه تهران

تحوالاتی می‌شود؟ بدیهی است که پدیده جهانی‌شدن دارای ابعاد حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. اگر این پدیده راتنها از بعد اقتصادی که شاخص مهم آن محسوب می‌شود در نظر بگیریم، می‌بینیم که در چارچوب این پدیده، انتقال سرمایه، کالا و خدمات (Capital, Goods and Services) به تمامی کشورها صورت خواهد گرفت و این رژیم‌های بین‌المللی (International Regimes) هستند که از سه انتقال فوق حمایت نموده و آن را میسر می‌سازند. رژیم‌های بین‌المللی تسهیلات یا به عبارتی یارانه‌هایی را در سطح نظام بین‌الملل تخصیص می‌دهند، و این در حالی است که در داخل کشورها مکانیزم‌های قابل توجهی برای مواجهه با این انتقال وجود نخواهند داشت، چرا که رژیم‌های ملی (National Regimes) در مقابل رژیم‌های بین‌المللی بسیار ضعیف‌اند و در نتیجه دولت‌ها ناگزیرند که ورود سرمایه، کالا و خدمات را بپذیرند. لذا آن بخش از اقتصاد ملی که در معرض موج بین‌المللی شدن قرار دارد از مزایای آن بهره‌مند شده، صعود خواهد کرد، و بخش دیگری از اقتصاد ملی که در جهت مخالف بین‌المللی شدن واقع شده به شدت تنزل خواهد نمود. و به این ترتیب با صعود یک لایه اجتماعی و نزول لایه اجتماعی دیگر در داخل کشورها، تنش و بحران ایجاد خواهد شد. این بحران‌ها ابتدا به شکل بحران‌های اقتصادی و سپس سیاسی-اجتماعی بروز می‌نمایند و

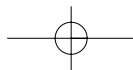
کشورها ناگزیر خواهند شد که به یک سلسله استراتژی‌ها روی بیاورند، استراتژی‌هایی که بتوانند در برابر فرآیند جهانی شدن یا بین‌المللی شدن بایستند یا حداقل از سرعت و شدت تأثیرگذاری آن بکاهند. اینجاست که بحث "کره و ملی‌گرایی" مطرح می‌شود.

آنچه امروزه در شبه جزیره کره‌روی می‌دهد، نوعی "دولت - ملت‌سازی" (StateBuilding - Nation) در واکنش به فرآیند جهانی شدن است. تاریخ مذاکرات اتحاد دو کره نشان می‌دهد که هیچ یک از چهار قدرت آمریکا، روسیه، چین و ژاپن راضی به اتحاد دو کره نبوده‌اند، بلکه این پدیده به دنبال آرمان‌های ملی (National Aspirations) ملت کره در حال شکل‌گیری است. تصویر این اتحاد در قالب مدل‌های "دولت-ملت‌سازی" نیز قابل توجیه است. در یکی از این مدل‌ها یک دولت به طور مصنوعی ایجاد می‌شود، سپس از طریق مهاجرت، افرادی با ملیت‌های گوناگون به داخل این واحد جغرافیایی که صاحب یک دولت مصنوعی شده است، وارد می‌شوند و بدین ترتیب دولت-ملت ساخته می‌شود (نظیر دولت-ملت‌های آمریکا، کانادا، استرالیا). البته عده‌ای معتقد بودند که اینها دولت-ملت‌هایی "شکستنده" (Fragile) هستند زیرا پس از مدتی هر یک از ملیت‌های گوناگون چنین دولت-ملتی در صدد تحقق آرمان‌های ملی خود برمی‌آیند. اما در الگوی دوم که "دولت-ملت‌سازی متجانس" (StateBuilding -



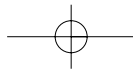
قدرت ایالات متحده، روسیه، چین و ژاپن به عنوان قدرت‌های اصلی ایفاگر نقش، در مسئله اتحاد دو کره مطرح هستند. و اگر قبول داشته باشیم در آینده کنسرتی از قدرت‌ها، ثبات نظام بین‌الملل را حفظ خواهند کرد در شمال شرق آسیا بازیگران اصلی همین چهار کشور به علاوه کره واحد خواهند بود و در این میان نقش فرانسه و بریتانیا ولو اینکه عضو دایم شورای امنیت هستند، چندان قابل توجه نیست. این تحلیل‌ها تقریباً با "نظریه ثبات مبتنی بر سیطره" (Hegemonic Stability Theory) و یا "نظریه ثبات منطقه‌ای" (Regional Stability Theory) مطابقت دارد. در این نظریه شرایط و شاخص‌هایی برای یک قدرت سیطره جوی منطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود. از جمله: توان کنترل مواد خام، توان کنترل بازار، توان کنترل منابع سرمایه، توان کنترل کالاهایی که ارزش افزوده بالایی دارند و حتی توان کنترل سلاح‌های هسته‌ای که به نظر می‌رسد کره واحد با در اختیار گرفتن سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی این توان را نیز کسب خواهد کرد. و به این ترتیب در کره واحد قدرت نظامی-سیاسی و قدرت اقتصادی با یکدیگر ممزوج خواهند شد. به قول "جیکوب واینر": قدرت سیاسی نظامی باعث می‌شود که قدرت اقتصادی کسب بشود و قدرت اقتصادی نیز باعث حفظ قدرت سیاسی-نظامی می‌شود، به عبارت دیگر این دو قدرت را مکمل هم می‌داند. بر این اساس اگر اقتصاد شکوفای کره جنوبی با Coterminous Nation نام دارد از ابتدا ملت وجود دارد و بعد دولتی، درون آن ملت ایجاد می‌شود. در حال حاضر آنچه در شبه جزیره کره اتفاق می‌افتد مطابق همین الگوی دوم است به این ترتیب که در شبه جزیره کره نیز ملتی وجود داشته و دارد و دولت-ملت‌سازی در این شبه جزیره پس از فروپاشی نظام دو قطبی در حال شکل‌گیری است.

بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، طرفداران مکتب "احیاءگرایی" (Revivalism) با اعتقاد به تجدید حیات و ارتقای قدرت بلامنازع ایالات متحده، پیش‌بینی می‌کنند که نظام بین‌الملل در حال تک‌قطبی شدن است ولی از سوی دیگر طرفداران مکتب "افول‌گرایی" (Declinism) با اعتقاد به در حال تنزل بودن قدرت ایالات متحده نسبت به سایر بازیگران نظام بین‌الملل، پیش‌بینی می‌کنند که در دهه‌های آینده احتمالاً کنسرتی از قدرت‌ها، نظام بین‌الملل را حفظ خواهند کرد و در این نظام چند قطبی "قدرت‌های منطقه‌ای" (Regional Powers) ایفای نقش خواهند نمود. بر این اساس کره در صدد است به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شود و به نظر من دو کره پس از اتحاد، یک قدرت منطقه‌ای در حد بریتانیا پدید خواهند آورد و حتی تنش‌هایی با سایر قدرت‌های منطقه‌ای شمال شرق آسیا نظیر ژاپن ایجاد خواهند کرد. ادبیات فراوانی در خصوص دلایل عدم مخالفت قدرت‌های بازیگر در این منطقه با اتحاد دو کره، وجود دارد. بر این اساس چهار



قدرت نظامی کره شمالی ترکیب شود. شرایط کافی برای تبدیل شدن کره واحد به یک قدرت سطره جوی منطقه‌ای فراهم می‌آید. اما برای اتحاد دو کره و ترکیب شدن قدرت‌های آنها پیش‌بینی می‌شود که سه مرحله وجود خواهد داشت: پیش از اتحاد (Preunification)، دوران اتحاد (During Unification) و پس از اتحاد (Postunification). در دوران پیش‌بینی شده که ضروری است تا اولاً توان اقتصاد کره جنوبی از طریق انجام یک سلسله اصلاحات بهبود یابد، ثانیاً "رژیم مالی" (Financial Regime) و کمیسیون تجارت کره تقویت گردند. ثالثاً "بخش دولتی تضعیف شود تا امکان رشد بخش خصوصی فراهم آید. (به عبارت دیگر رشد بخش خصوصی برای ایجاد رابطه همکاری بین دو کره، از طریق باز کردن نظام اقتصادی بسته کره شمالی و کمک به این کشور برای ورود به نظام بازار آزاد ضروری است). دوران اتحاد زمانی است که رژیم‌های پولی دو کره به تدریج به سمت تبدیل شدن به یک رژیم پولی واحد پیش می‌روند. (ایجاد رژیم پولی واحد نباید به یکباره و به سرعت انجام گیرد و گرنه بحران‌زا خواهد بود). در همین دوران اتحاد، نظام مالی کره شمالی باید به گونه‌ای متحول شود تا با کاهش ارزش پول کره شمالی زمینه مساعد رقابتی جهت انجام سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فراهم آید. همچنین بدهی‌های ناشی از کسری موازنه تجاری دو کشور باید حذف شوند و سرعت خصوصی‌سازی افزایش

یابد و کره شمالی باید به سوی مالکیت خصوصی حرکت نماید، به عبارت دیگر رژیم اقتصادی در برابر رژیم سیاسی و نظامی کره شمالی رشد کرده و اصل حقوق مالکانه رعایت شود. در این دوره باید سعی بشود سرمایه‌های خارجی جذب گردند (حتی از ژاپن که اختلافات ۱۲ میلیارد دلاری با هم دارند). در دوران پس از اتحاد گفته می‌شود باید تلاش شود کره شمالی وارد "جریان اصلی" (Mainstream) نظام بین‌الملل گردد. در این دوره باید عواقب و پیامدهای ورود روسیه و سایر کشورهای بلوک شرق به نظام غیر کمونیستی (پس از فروپاشی شوروی) به منزله تجربه‌ای مفید، مورد ملاحظه قرار گیرد و در این میان مهم‌تر از همه بحث مشارکت در تصمیم‌گیری است، گفته می‌شود پس از اتحاد دو کره و باز شدن نسبی فضای سیاسی کره شمالی، مردم این بخش از شبه جزیره بسیار مشتاق مشارکت در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی خواهند بود که باید به این خواسته مردم کره شمالی پاسخ داده شود و امکان مشارکت آنها فراهم شود. در این رهگذر باید اتحاد دو آلمان به مثابه یک نمونه مناسب مدنظر قرار گیرد. در خصوص اتحاد دو کره گفته می‌شود این امر به نوعی، فروپاشی دیوار برلن شمال شرق آسیا محسوب می‌شود ولی باید دقت کنیم که مسئله کره از این حیث تفاوت‌هایی با اتحاد دو آلمان دارد. فروپاشی دیوار برلن به منزله از بین رفتن دیوار موجود بین کل اروپای غربی و کل اروپای شرقی و به عبارتی شکست

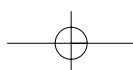


از دیگر تحلیلگران معتقدند نرخ تعیین شده نامناسب نبود بلکه مشکل از سیاستگذاری‌های نادرست در زمینه تعیین دستمزد کارگران ناشی می‌شد. دستمزد تعیین شده برای کارگران آلمان شرقی به مراتب بالاتر از حد معمول بود و این سیاست غلط باعث افزایش نرخ بیکاری و بروز مشکلات اقتصادی در اتحاد دو آلمان شد. اما درباره کره گفته می‌شود دو کره می‌توانند تعادل و موازنه‌ای را بین انتقال سرمایه از کره جنوبی به کره شمالی و انتقال نیروی کار از کره شمالی به کره جنوبی برقرار نمایند. همچنین گفته می‌شود در اتحاد دو آلمان، سیاست‌های بوروکراتیک و نهادینه کردن اقتصاد در پیش گرفته شد. (سیاست‌هایی که وارد فرآیند کاغذ بازی شده و زمان زیادی می‌طلبند تا به سرانجام برسند) در حالی که فرآیند اتحاد (اقتصادی) دو آلمان باید آزادگذاشته می‌شد تا توسط نیروی بازار و "دست پنهان" آدام اسمیت محقق شود. دو کره باید به این نکته توجه نموده و اتحاد اقتصادی خود را به جای تحمیل سیاست‌هایی مصنوعی و غیر طبیعی نظیر نهادینه کردن اقتصاد یا برنامه‌های بوروکراتیک، از طریق نیروی طبیعی بازار به سرانجام برسانند.

یک بلوک بوده است ولی در مورد کره، شدت و دامنه اثرگذاری اتحاد دو کره بر نظام بین‌الملل به اندازه تأثیر اتحاد دو آلمان نخواهد بود ولی در سطح منطقه شمال شرق آسیا تأثیر این اتحاد، قابل توجه پیش‌بینی می‌شود. از دیگر تفاوت‌هایی که بین موارد اتحاد دو کره و اتحاد دو آلمان دیده می‌شود این که وسعت کره شمالی بیش از کره جنوبی است در حالی که آلمان شرقی کوچک‌تر از آلمان غربی بود و از سوی دیگر درجه فقر کره شمالی نسبت به کره جنوبی بسیار بیشتر از درجه فقر آلمان شرقی نسبت به آلمان غربی است. مسلماً این موارد فرآیند اتحاد دو کره را نسبت به مورد آلمان دشوارتر می‌سازد.

اما اتحاد دو کره مزایایی نیز نسبت به اتحاد دو آلمان دارد. کره شمالی برخلاف آلمان شرقی جمعیت جوانی دارد. مسئله مذکور از این حیث امری مثبت محسوب می‌شود که جوانان کره شمالی می‌توانند در سنین پایین‌تر که توان آموزش‌پذیری بیشتر است، تغییر و تحولات پس از اتحاد را بپذیرند و اجتماعی شوند. مزیت دیگر اینکه بازیگران و تصمیم‌گیرندگان اتحاد دو کره، تجارب اتحاد دو آلمان را پیش رو دارند و مثلاً می‌توانند از اشتباهات و مشکلاتی که در خصوص یکپارچه کردن رژیم پولی دو آلمان روی داد درس بگیرند تا این اشتباهات مجدداً در مورد اتحاد دو کره تکرار نشوند. برای نمونه درباره مسایل رژیم پولی دو آلمان گفته شده که نرخ نامناسبی برای "تسعیر" ارز دو کشور تعیین شد و گرنه این مشکلات پیش نمی‌آمد. اما بسیاری

ذکر این نکته لازم است که به طور کلی درباره نحوه اصلاحات در کره شمالی و آماده کردن این کشور برای اتحاد، دو نظر ارایه شده است. عده‌ای معتقد به "شوک درمانی" و عده‌ای دیگر طرفدار "تدریج‌گرایی" (Gradualism) هستند. همچنانکه از عناوین این تفکر برمی‌آید



طرفداران شوک درمانی از شیوه‌های تغییرات سریع و گسترده در کره شمالی حمایت می‌کنند در حالی که تدریج‌گرایان معتقد به حرکتی آرام و پیوسته هستند. در این رابطه چین و ویتنام دونمونه تدریج‌گرایی در تغییر نظام اقتصادی محسوب می‌شوند.

اولاً وضعیت وخیم اقتصادی کره شمالی

دیگر برای مردم این کشور قابل تحمل نیست (سرانه تولید ناخالص داخلی کره شمالی ۵۷۰ دلار است). همچنین وقوع حوادث و بلایای متعدد طبیعی و خشکسالی شدیدی که از اواسط دهه ۱۹۹۰ کره شمالی را دربر گرفته، بروخامت اوضاع اقتصادی این کشور افزوده و در چنین شرایطی سوء مدیریت حکومت مرکزی این کشور بیش از پیش آشکار شده است.

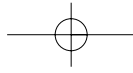
ثانیاً کره شمالی دیگر نمی‌تواند مانند گذشته روی کمک‌های چین حساب کند. چینی‌ها دیگر همان دوستان سابق کره شمالی نیستند و در زمینه اعطای کمک‌ها و حمایت از حکومت این کشور، با احتیاط حرکت می‌کنند. ثالثاً، ادامه وضعیت فعلی میان دو کره، برای کره جنوبی هم قابل تحمل نیست. کره جنوبی بسیار مایل است به حالت تخاصم میان دو کشور خاتمه دهد زیرا از این که به مدت نیم قرن در وضعیت تهدید دائمی از سوی همسایه شمالی خود قرار داشته، خسته شده است. برای درک این احساس تهدید دائمی کافی است نگاهی به وضعیت مدار ۳۸ و "منطقه غیرنظامی" (De-militarized Zone) بین دو

البته اتحاد دو کره دارای ابعاد پیچیده‌ای در بخش تسلیحاتی به خصوص سلاح‌های هسته‌ای است که جای آن دارد در فرصت‌های آتی این مسئله نیز مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

بهزاد شاهنده^۲: تحولات اخیر شبه جزیره کره در جهت اتحاد دو کشور کره جنوبی و کره شمالی، این بار کاملاً متفاوت از تلاش‌های مربوط به اتحاد در دوره‌های گذشته است، زیرا این بار رهبران دو کره پای اعلامیه مربوط به مذاکرات اخیر خود در "پیونگ یانگ" را امضا کرده‌اند. مذاکرات آشتی دو کره به سال ۱۹۷۱ و اعلامیه سال ۱۹۷۲ و همینطور اعلامیه دو کشور در سال ۱۹۹۱ باز می‌گردد. ادامه این روند در سال ۱۹۹۴ می‌رفت که به دیدار "کیم ایل سونگ" (رهبر وقت کره شمالی) و "کیم یانگ سم" (رییس جمهور وقت کره جنوبی) منجر شود که این ملاقات به دلیل درگذشت کیم ایل سونگ انجام نگرفت. بعد از این واقعه، روابط دو کره به این دلیل که کره جنوبی پیام تسلیتی به مناسبت درگذشت "کیم ایل سونگ" نفرستاد، رو به تیرگی نهاد.

ولی وضعیت حال حاضر در شبه جزیره کره،

۲- عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه تهران

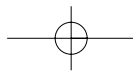


کشور (به طول ۲۴۲ کیلومتر و عرض ۴ کیلومتر) بیاندازیم. چیزی حدود ۸۰٪ آتشیارهای سنگین کره شمالی در فاصله ۱۰۰ کیلومتری "منطقه غیرنظامی" مستقر شده‌اند. شهر سئول، پایتخت کره جنوبی از پایگاه‌های هوایی کره شمالی تنها ۲۰ دقیقه فاصله پروازی دارد. بر این اساس کره جنوبی نیاز دارد، به این احساس ناامنی خاتمه دهد. ضرورت‌های دو کشور، یکدیگر را تکمیل نمودند و بالاخره رهبران دو کره در روز ۱۳ ژوئن ۲۰۰۰ با یکدیگر ملاقات کردند و در این روز شاهد استقبال بسیار گرم و صمیمانه "کیم جونگ ایل" (رهبر کره شمالی) از "کیم دای جونگ" (رییس جمهور کره جنوبی) بودیم. در پی این ملاقات قرار شد هر یک از دو کره بطور مستقل در زمینه اتحاد دو کشور تلاش نمایند و همچنین توافق شد تا حدود ۱۰ میلیون نفر از مردم شبه جزیره کره که در پی استقلال و جنگ دو کشور از یکدیگر جدا افتاده بودند، با هم دیدار نمایند. این دیدارها احتمالاً در ۱۵ ماه اوت ۲۰۰۰ انجام خواهد شد. از دیگر موارد توافق قول کمک‌های اقتصادی کره جنوبی به کره شمالی است.

در حال حاضر ابتکار عمل فرآیند اتحاد دو کره در دست کره جنوبی است. اگر کره جنوبی قصد دارد به اتحاد با کره شمالی برسد، (که "سیاست آفتاب تابان کیم دای جونگ در قبال کره شمالی خود دلیلی بر این مدعاست). باید حتماً به ارتقا و بهبود وضعیت اقتصادی کره شمالی کمک کند. به عبارت دیگر تا زمانی که وضعیت

اسفناک اقتصادی کره شمالی ادامه داشته باشد، این کشور به هیچ وجه حاضر نخواهد شد که پشت میز مذاکره نهایی برای اتحاد با کره جنوبی بنشیند. چون عملاً در چنین شرایطی کره شمالی چیزی در دست ندارد تا بتواند با تکیه بر آن قدرت چانه‌زنی قابل توجهی در مذاکره داشته باشد. البته به نظر می‌رسد کره جنوبی به مسئله فوق‌الذکر توجه دارد چون کیم دای جونگ پس از مذاکرات رهبران دو کشور در "پیونگ یانگ"، اعلام نمود که تاکنون تنها بخش خصوصی کره جنوبی (شرکت‌هایی نظیر هیوندای، دوو، سامسونگ و...) با کره شمالی مرتبط بودند ولی قرار بر این شده که بخش دولتی نیز وارد این مبادلات شود و ارتباطات اقتصادی دو کشور شکل رسمی و قانونی به خود بگیرد.

اخیراً در خصوص هزینه‌های اتحاد دو کره پژوهشی توسط گروه مشاوران Goldman Sachs صورت گرفته که بر اساس آن پیش‌بینی می‌شود، اگر هم‌اکنون اتحاد دو کره صورت بگیرد برای کره جنوبی حدود ۷۷۰ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. هر چه فاصله سطح توسعه اقتصادی دو کره بیشتر شود این هزینه افزایش می‌یابد و بر این اساس هزینه اتحاد تا ۳۷۵۰ میلیارد دلار قابل افزایش است. پس برای کره جنوبی ضروری است که قبل از اتحاد، با کمک به ارتقا و بهبود وضعیت اقتصادی کره شمالی، از اختلاف سطح توسعه اقتصادی دو کشور بکاهد تا اتحاد آنها هزینه کمتری داشته باشد.



اگر بخواهیم اتحاد دو کره را با اتحاد دو آلمان مقایسه نماییم باید بگوییم این دو مورد از بسیاری جهات با یکدیگر تفاوت دارند. مورد کره شمالی یک نمونه استثنایی است. رژیم کره شمالی بر اساس تعریفی که "خوان" - مبتکر ایدئولوژی "جوچه" یا "خودتکایی" - ارائه می‌دهد یک رژیم سوسیالیستی، فئودالیستی، نظامی و تنها کشور کمونیستی یخ بسته در دوران استالینی است که مردم آن ارتباط چندانی با دنیای خارج ندارند. در حالی که وضعیت آلمان شرقی به این ترتیب نبود. ضمن اینکه مردم آلمان شرقی از سطح سواد بالاتری نسبت به کره شمالی بهره‌مند بودند. در مجموع حکومت کره شمالی یک حکومت بسته، منزوی، نظامی است (بنجمین ارتش بزرگ دنیا) و بین ۲۰٪ تا ۳۰٪ تولید ناخالص داخلی این کشور به ارتش اختصاص می‌یابد. در چنین شرایطی بر اساس پژوهشی که درباره میزان مقبولیت حکومت کره شمالی انجام گرفته، ۴۵٪ مردم این کشور مخالف حکومت هستند و ۲۵٪ هم در این زمینه ثبات فکری ندارند (این آماری است که در خود کره شمالی اعلام شده) بر پایه این وضعیت اسفبار که تمامی ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه کره شمالی را در بر گرفته، من معتقدم که فرآیند اتحاد دو کره باید تدریجی و اصطلاحاً "بصورت فرود آرام" صورت گیرد، وگرنه پیامدهای ناگواری برای دو طرف خواهد داشت.

البته در زمینه پیامدهای منطقه‌ای تحولات شبه جزیره کره نیز بحث‌های فراوانی مطرح هستند. از جمله عده‌ای از صاحب‌نظران مسایل شمال شرق آسیا از پیدایش محور جدید روسیه، چین و کره شمالی و همچنین شکل‌گیری یک جنگ سرد جدید صحبت به میان می‌آورند. یک سناریوی منفی دیگر نیز اخیراً در کتابی با عنوان "تولد یک جنگ" نوشته "دیل براون" در خصوص شبه جزیره کره مطرح شده و نشان می‌دهد که این منطقه تنها جایی است که اگر جنگی در آن رخ دهد، آمریکایی‌ها تلفات بسیار سنگینی خواهند داد و حتی پیش‌بینی می‌کند که بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار آمریکایی در این جنگ احتمالی کشته خواهند شد و یک چنین درگیری نظامی خونینی ممکن است به آغاز جنگ جهانی سوم منجر شود. ولی علی‌رغم این سناریوهای منفی، من معتقدم منافع ملی دو کره، این دو کشور را بالاجبار به سوی اتحاد سوق می‌دهد.

۳- استاد روابط بین‌الملل دانشکده سیاستگذاری-دانشگاه مرکزی توکیو

دیدگاه‌های آمریکایی به ما می‌گویند که کره شمالی کشوری است منزوی که با جهان خارج از خود هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد. در حالیکه اگر پا را از دیدگاه‌های آمریکایی در خصوص شمال شرق آسیا، فراتر بگذاریم، ملاحظه می‌نماییم که کره شمالی با دنیا ارتباط داشته و دارد و به هیچ وجه جدای از جهان نیست. اگر تحولات پس از جنگ و فرآیند اتحاد دو کره را با دیدگاهی غیر آمریکایی مورد ملاحظه قرار دهیم به نکات جالب توجهی برمی‌خوریم. از جمله اینکه مجموعه شبه جزیره کره حدود یک میلیون نفر کره‌ای مقیم ژاپن دارد و این یک میلیون کره‌ای صاحب بهترین مؤسسات آموزشی کره‌ای زبان (از ابتدایی تا دانشگاه) در ژاپن هستند و بهترین منابع اطلاعاتی را در اختیار دارند. کره شمالی با اتباع کره شمالی مقیم ژاپن ارتباط تنگاتنگ و خط پرواز هوایی مستقیم دارد. همچنین بین کره شمالی و کره جنوبی در طول پنجاه سال گذشته مناسبات پیوسته‌ای برقرار بوده و خود ژاپن یکی از نقاط برقراری این مناسبات محسوب می‌شده است. رقابت‌های تنگاتنگ انجمن‌های اتباع کره شمالی و اتباع کره جنوبی مقیم ژاپن از جمله راه‌های برقراری مناسبات دیپلماتیک دو کشور بوده. از این طریق اطلاعات فراوانی بین دو کشور مبادله می‌شده و منابع اقتصادی گسترده‌ای به کره شمالی منتقل می‌شده است. از سوی دیگر ما شاهد حضور ۲/۵ میلیون نفر کره‌ای در چین هستیم. منطقه مرزی چین (نزدیک خاک کره شمالی) دارای

تمرکز جمعیت کره‌ای است که این کره‌ای‌های مقیم چین از طریق پل بسیاری زیبای بین این دو کشور به صورت مداوم با کره شمالی ارتباط دارند. بنابراین کره شمالی با دنیای خارج (بخصوص کره جنوبی، چین و ژاپن) ارتباط داشته است. توان تکنولوژی نظامی کره شمالی، که بخش عمده آن از طریق ژاپن به این کشور انتقال یافته، خود دلیلی بر منزوی نبودن این کشور است.

نکته دیگر اینکه مسئله دو کره را از این دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم که اصولاً تجزیه شبه جزیره کره یک پدیده منطقی و طبیعی نبوده، بلکه این تقسیم تجلی سطره ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شده است. این در حالی است که نوعی فرهنگ سیاسی در میان مردم شبه جزیره کره شمالی برای دیدار رهبران دو کشور همان قدر شدید بود که تظاهرات ضدآمریکایی مردم کره جنوبی، پس از این دیدار (تظاهرات ضد آمریکایی در کره جنوبی به این علت برپا می‌شود که بخش قابل ملاحظه‌ای از افکار عمومی کره جنوبی ایالات متحده را عامل تجزیه کره می‌دانند و هر سال در ماه‌های مه و ژوئن شاهد تظاهرات گسترده و خشن ضدآمریکایی مردم کره جنوبی در بزرگداشت تظاهرات ضد آمریکایی سرکوب شده در سال ۱۹۸۰ در تمامی شهرهای مهم کره جنوبی هستیم). قدر مسلم اینکه یکی از داده‌های اساسی هر تحلیلی درباره اتحاد دو کره وجود همین واقعیت آگاهی

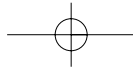
اجتماعی مردم شبه جزیره کره نسبت به احتمالی بودن تقسیم این دو کشور است. بنابراین یک خواست ریشه‌دار ملی در سراسر شبه جزیره کره برای اتحاد دو کشور وجود داشته و دارد (اگر چه شرایط سیاسی هر یک از این دو کشور تا اواخر دهه ۱۹۸۰، و به دلایل کاملاً متفاوت اجازه بروز این خواست ریشه‌دار را نداده است). ما از اوایل دهه ۱۹۹۰ شاهد بروز آشکار، سیاسی و مشخص ابتکارات نزدیکی بین دو کره هستیم و "سیاست آفتاب تابان" کره جنوبی این روند را تسریع نموده و میانی بیشتری برای مشروعیت آن فراهم آورده است.

یکی از دیگر نکات اساسی این است که هیچ یک از چهار قدرت اصلی بازیگر در شبه جزیره کره (آمریکا، ژاپن، چین و روسیه) موافق اتحاد دو کره نبوده‌اند و فرآیند اتحاد نوعی خواست و ابتکار درونی ملت کره و رهبری دو کشور محسوب می‌شود. به نظر من در حال حاضر آن خواست عمیق اجتماعی اتحاد که در مردم دو کره وجود داشته، با فروپاشی و شکسته شدن "دیوار تصویری" بین دو کشور دیگر به لحاظ روانشناسی اجتماعی با مانعی برای تحقق روبه‌رو نیست. به عبارت دیگر این اتحاد یک زمینه مشروعیت اجتماعی آشکار پیدا کرده است (این که مکانیزم سیاسی آن به چه شکلی می‌تواند باشد، در مباحث بعدی توضیح خواهم داد).

بنابراین اگر فرآیند اتحاد را ابتدا از دیدگاه درونی خود کره مورد ملاحظه قرار بدهیم شاید ابعاد جدیدی از این روند آشکار شود.

به طور کلی درباره آینده شمال شرق آسیا، سه امکان پیش‌بینی می‌شود. سناریوی اول، که اساسی‌ترین سناریوی مطرح شده نیز می‌باشد، "منطقه‌گرایی نوین" در شمال شرق آسیا است. زمینه‌های مادی قابل توجهی برای بروز این منطقه‌گرایی وجود دارد، زیرا هیچ یک از قدرتهای چین، کره واحد و ژاپن حاضر به پذیرش سلطه قدرت سیطره جوی منطقه‌ای هر یک از دو کشور دیگر نیستند. بنابراین تنها پاسخ منطقی ارایه شده، ایجاد نوعی منطقه‌گرایی نوین در شمال شرق آسیاست. یکی از ابزارهای اساسی ایجاد چنین منطقه‌گرایی نوینی، مکانیزم‌هایی غیر رسمی روابط در شمال شرقی آسیا می‌باشد. (در سطح رسمی‌تر کشورهای این منطقه در مانورهای نظامی یکدیگر حضور دارند و بیش از پیش از فرآورده‌های فرهنگی یکدیگر استفاده می‌کنند). به این ترتیب "اقدامات اعتمادسازی" در ابعاد گوناگونی در حال شکل‌گیری است. این قبیل مکانیزم‌ها، پیش‌شرطهای ایجاد منطقه‌گرایی نوین در شمال شرق آسیا محسوب می‌شوند.

سناریوی دوم معتقد است که ایالات متحده آن چنان قدرتمند می‌شود که دیگر احتیاج به حضور در منطقه نخواهد داشت. این یکی از بحث‌انگیزترین سناریوهاست که در خود ارتش آمریکا اختلاف‌نظرهای شدیدی بر سر آن وجود دارد. مهم، نتیجه این بینش است که طبق آن تجزیه و تقسیم شبه جزیره اهمیت



گذشته را از دست داده است. سناریوی سوم رشد ملی‌گرایی در مجموعه شمال شرق آسیاست. ایدئولوژی عملی عمده‌ای که در شبه جزیره کره رشد می‌کند، ملی‌گرایی است به عبارت دیگر پاسخ بحران فکری هر دو کره در ملی‌گرایی جستجو می‌شود. اطلاع دارید که به دنبال بحران مالی ۱۹۹۷ کره جنوبی، مجموعه هیأت حاکمه این کشور، ایالات متحده را مسئول این بحران قلمداد نمودند و مشخصاً ادعا کردند که ایالات متحده به صورت آگاهانه و از طریق اجرای یک سلسله سیاستها قصد تضعیف کره جنوبی را داشته است و افکار عمومی کره جنوبی نیز کاملاً با این بینش همسویی داشت. بنابراین در شبه جزیره کره جریان عملی رو به رشد، ملی‌گرایی است و اگر چه نوع و کیفیت ملی‌گرایی کره جنوبی و کره شمالی با یکدیگر متفاوت‌اند، ولی ماهیتاً یکسان می‌باشند.

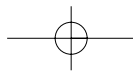
در ژاپن نوع دیگری از ملی‌گرایی در حال رشد است. تجلی این نوع ملی‌گرایی در اظهارات فرماندار توکیو به طور مشخص دیده می‌شود. آقای "یشی هارا" گفتمان ملی‌گرایی ژاپنی را به افراطی‌ترین صورت بیان می‌کند: "در صورتی که زلزله قدرتمندی در ژاپن روی دهد، ضروری است از قوای نظامی کشور برای کنترل اتباع خارجی مقیم ژاپن استفاده شود. این اولین بار است که پس از جنگ جهانی دوم استفاده از ارتش ژاپن برای امور پلیسی پیشنهاد شده در حالی که در گذشته نه چندان دور صرفاً برای

کمک به آسیب‌دیدگان بلایای طبیعی وارد عمل می‌شد. این سخنان حمایت‌بخش عمده‌ای از افکار عمومی ژاپن را به خود جلب کرده است. از سوی دیگر در چین نیز رشد ملی‌گرایی مطرح است. این کشور پاسخ خود به تناقض سرمایه‌داری سوسیالیستی یا سوسیالیسم سرمایه‌داری و مشروعیت حزب کمونیست چین را در ملی‌گرایی جستجو می‌کند و در مناسبات خود با تایوان نیازمند این ملی‌گرایی است.

در خاتمه آنچه که می‌توان بر آن تأکید کرد عبارت است از این که: اگر چه تحولات اخیر شبه جزیره کره مورد تأیید چین و ژاپن نبوده ولی از نظر گرایش‌ها موجود در منطقه ناظر بر تمایلات مشابه دیگر کشورهای منطقه است.

علیرضا سالاری^۴: اتحاد دو کره یکی از یکپارچه‌ترین دولت-ملت‌های جهان را پدیدخواهد آورد و از این حیث شاید تنها دو کشور ژاپن و آلمان با کره واحد قابل قیاس باشند. دو کره از نظر نژادی، زبانی و تا حدود بسیاری از نظر مذهبی همگونی دارند و در صورت تحقق اتحاد، کره واحد خواهد توانست به قدرت مهمی در منطقه و حتی جهان تبدیل شود. طبیعی است پتانسیل قابل توجه قدرت ملی که در شبه جزیره کره وجود دارد باعث

۴- مدیر کل آسیای دور - وزارت امور خارجه



نگرانی سایر قدرت‌های این منطقه باشد زیرا کره واحد قابلیت تغییر دادن معادلات جغرافیای سیاسی و اقتصادی شمال شرق آسیا را داراست. کره شمالی و کره جنوبی به لحاظ وضعیت و موقعیت اقتصادی و سیاسی تاریخ پرتلاطمی را پشت سر گذاشته‌اند. زمانی به خصوص در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کره شمالی به لحاظ وضعیت اقتصادی، از موقعیت بهتری نسبت به کره جنوبی برخوردار بود (همان‌گونه که در یک دوره مشخص وضعیت شوروی نیز از نظر فن‌آوری بهتر از ایالات متحده بود). در دوره مذکور درآمد سرانه در کره شمالی چند برابر درآمد سرانه در کره جنوبی بود و از نظر نرم‌افزار و سخت‌افزار نظامی نسبت به جنوب برتری داشت ولی به علت اتخاذ سیاست‌ها و مدیریت‌های نادرست و ابتلا به "عارضه قورباغه جوشیده" (Boiled Frog Syndrom)، کره شمالی برخلاف چین، به سرنوشت نسبتاً مشابهی با شوروی دچار شده است. شوروی از جمله کشورهایی بود که دچار این عارضه شد و نتوانست خود را به موقع از استخر آب داغ به بیرون پرتاب کند و به ناچار فروپاشید. تصور می‌رفت کره شمالی هم به سرنوشت شوروی دچار شود ولی گویا این کشور متوجه اوضاع شده که باید قبل از اینکه آب استخر به شدت داغ شود و عضلات، توان جهش را از دست بدهند، وضعیت وخیم خود را متحول کند. به همین دلیل کره شمالی وارد مذاکره با رهبران کره جنوبی شده است. البته به ریاست جمهوری

رسیدن آقای "کیم دای جونگ" در کره جنوبی نقش مهمی در آغاز و تقویت مذاکرات دو کره داشته. از آنجا که کیم دای جونگ یکی از مخالفین عمده دولت در کره جنوبی بوده و حتی یک بار به اعدام محکوم شده و در دوران "پارک چونگ هی" متحمل آزار و اذیت و شکنجه و زندان از سوی دولت وقت گردیده، شخصیت محبوبی در کره جنوبی محسوب می‌شود. از سوی دیگر شهرت نسبتاً خوبی نیز در کره شمالی دارد.

بهر حال کره شمالی ناچار است به اتحاد تن بدهد و عمدتاً وضعیت اقتصادی، این کشور را وادار به مذاکره نموده است. کل حجم مبادلات کره شمالی در سال گذشته طبق آمار غیر رسمی - کره شمالی هیچ‌گونه آماری را منتشر نمی‌کند - اندکی بیش از ۲ میلیارد دلار بوده در حالی که کره جنوبی ۱۴۰ میلیارد دلار صادرات و بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار واردات داشته (حجم مبادلاتی بیش از ۲۶۰ میلیارد دلار). این فاصله عظیم اقتصاد دو کشور، فرارهای چند سال اخیر سیاستمداران و دیپلمات‌های عالی‌رتبه کره شمالی، انقلاب ارتباطات و هجوم اطلاعات که در واقع امکان ایجاد و حفظ یک نظام بسته را منتفی ساخته است، رژیم کره شمالی را متوجه نمود که چنانچه وضعیت خود را تغییر ندهد، دیگر امکان نجات از این "شرایط وخیم" وجود نخواهد داشت.

بنا به دلایل فوق کره شمالی ناچار شده از برخی شعارهای قبلی خود دست بکشد و

لحن سخن خود با کره جنوبی را تغییر دهد، تا حدی که در بیانیه اخیر مذاکرات رهبران دو کشور در پیونگ یانگ، اشاره شده که کره شمالی از تعقیب یکی از مواد قانون اساسی این کشور که کره شمالی را متولی ایجاد یک نظام کمونیستی در شبه جزیره کره می‌داند، دست برخواهد داشت و در مقابل کره جنوبی نیز "قانون امنیت ملی" (National Security Act) که بر اساس آن حکومت کره جنوبی می‌توانست هر کس را تنها به صرف اتهام همکاری با کره شمالی تا ۶ ماه (حتی بدون تشکیل دادگاه) زندانی نماید، لغو خواهد کرد.

در خصوص پیامدهای فرآیند اتحاد دو کره برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بنده اعتقاد دارم ماحصل این فرآیند چه ایجاد یک حکومت کنفدرال باشد، چه حکومت فدرال و چه یک وحدت تمام عیار، هزینه‌ها و تبعات سیاسی روابط با کره شمالی کاهش پیدا خواهد کرد. از سوی دیگر در صورت تحقق این اتحاد، در شمال شرق آسیا و در کنار چین و ژاپن، انتخاب و گزینه جدیدی برای برقراری روابط و استفاده از فرصت‌های سیاسی و اقتصادی فراهم خواهد شد. کره‌ای‌ها هم‌اکنون هم یک رقیب قدرتمند برای ژاپنی‌ها در روابط اقتصادی و تجاری با خاورمیانه محسوب می‌شوند. ژاپنی‌ها در حال حاضر اولین شریک تجاری ایران هستند ولی اغلب این مبادلات صرفاً تجاری است نه زیربنایی. و نکته جالب این است که در زمینه مبادلات اقتصادی با

ایران، کره جنوبی فاصله خود با ژاپن را به سرعت کاهش می‌دهد و به یکی از عمده‌ترین شرکای تجاری ما تبدیل می‌شود به نحوی که در سال جاری حجم مبادلات تجاری ژاپن و ایران ۴ میلیارد دلار و حجم مبادلات تجاری کره جنوبی و کشورمان ۳ میلیارد دلار شده است. به علاوه هم‌اکنون کره جنوبی صدها میلیون دلار قرارداد انجام پروژه‌های نسبتاً زیربنایی در ایران دارد. این در حالی است که ژاپنی‌ها به سختی وارد چنین قراردادهایی با ایران می‌شوند و بیشتر به تجارت با ما علاقمند هستند.

با اتحاد دو کره و یا حداقل بهبود روابط و مبادلات وسیع‌تر بین این دو کشور، از جمله اجرای طرح راه‌آهن جنوب به شمال در شبه جزیره کره، در حقیقت کره جنوبی که دومین شریک تجاری جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود، خواهد توانست از طریق راه زمینی و خطوط راه‌آهن چین نیز به ایران متصل شود که تأثیرات مثبت اقتصادی و ژئوپلیتیکی بر روابط با کره جنوبی خواهد داشت.

از سوی دیگر اگر این اتحاد تحقق یابد، ایالات متحده از یک دشمن مهم محروم می‌شود و با محروم شدن ایالات متحده از چنین دشمنی، فضای بازتری برای برخی کشورهای دوست و جمهوری اسلامی ایران ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر اتحاد از یکسو باعث می‌شود ما بتوانیم روابط و مبادلات گسترده‌تری با ژاپن و دو کره داشته باشیم ولی از سوی دیگر محذوراتی در روابط با کره شمالی بوجود خواهد آورد.